

رابطه دولت و طبقات اجتماعی (از منظر نظریه‌های جامعه‌شناسی سیاسی)

□ دکتر بهمن کشاورز*

مقدمه

برای درک دقیق مناسبات دولت (State) طبقات اجتماعی (Social Class) در یک کشور می‌باید توجه خویش را به ۳ موضوع معطوف ساخت:

۱ - دولت ۲ - طبقه ۳ - رابطه بین این دو

هر چند گفته می‌شود دولت و طبقه جایگاه گذشته خویش را در جامعه‌شناسی سیاسی از دست داده‌اند (نظیر تضعیف دولت یک کشور در مواجهه با فشارهای نظام بین الملل، ظهور جنبش‌های اجتماعی غیر طبقاتی و...) نباید به مثابه زیر بنا (Infrastructure) بدآنها نگاه کرد ولی تقلیل آنها به عنوان ابزاری تبعی و بی اهمیت خطای فاحشی است. لذا منطقی است که مفاهیم مزبور در چارچوب «علت مسلط» مورد توجه قرار گیرد. خاصه رد نظام در حال تکوین جهانی، رابطه دولت و طبقه به دلیل تقویت ساز و کارهای اقتصاد بازار آزاد هم تقویت شده است. پژوهش حاضر با هدف بازگو ساختن رابطه دولت و طبقات اجتماعی مشخصاً طبقه حاکم (Rulerclass) اقتصادی، در شرایط فعلی به رشته تحریر در آمده است، و در بطن خویش این سوالات را به ذهن متبادر می‌کند: آیا دولت در یک کشور، داور بی طرفی می‌باشد و سیاستهای آن بر له و علیه طبقه

* - استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی زنجان

خاصی هست؟ آیا دولت تحت تاثیر طبقه حاکم (سرمایه دار و اشراف زمیندار) است و مواضع آن در جهت حمایت از منافع این طبقه می باشد؟ آیا دولت در عین جانبداری از طبقه مسلط، علاقمند به اجرای برنامه هایی به نفع طبقه تحت سلطه است؟ برای نیل به این هدف فوق شایسته است در بدو امر مفاهیم دولت و طبقه اجتماعی مورد مذاقه قرار گیرد.

۱ - دولت - در مورد معنا و جایگاه دولت، داوریهای متفاوتی ارائه شده است؛ برخی با بدبینی (Pessimism) بدان می نگرند و وجودش را برای جامعه سودمند نمی دانند، عده ای خوش بین (Optimist) هستند و بر وجوه مثبت آن تاکید می ورزند. در بعضی از نظریه ها مانند نظریه کارکردی - ساختاری مفهوم دولت جای خود را به خرده نظام یا نظام سیاسی (Politicalsystem) می سپارد که جزئی از نظام اجتماعی و مایه تعادل بخشی آن می باشد. نظریه های نخبه گرایی هم به نهاد دولت در چارچوب و کثرت گرایی هم به نهاد دولت در چارچوب گروه نخبه (Elitegroup) واحد یا متکثر نگاه می کنند در سطور زیر به دو نظریه در باب دولت توجه می شود:

الف - مارکسیسم: در مکتوبات مارکس دولت یک نهاد اجبار و متشکل از دستگاههای اداری، اجرائی، قضائی و نظامی است.^۱ این نهاد محصول ظهور طبقه و مالکیت خصوصی (Privateproperty) در تاریخ می باشد و کار ویژه ای جز دفاع از منافع طبقه حاکم ندارد. به رغم آن مارکس در یک مقطع تاریخی - دوره سوسیالیزم - نهاد مزبور را شر لازم می پندارد، زیرا در چنین شرایطی، دولت در خدمت پرولتاریا خواهد بود که بتدریج راه زوال را طی خواهد کرد و در دوره کمونیزم مدرن، نهادهای خودمختار و داوطلبانه جایگزین آن خواهند شد.

بسیاری از واقعیات عینی، بر نظریه مارکس صّحه می گذارد، اما مشکل اینجاست که وجوه مثبت این دولتها (استقرار نظم، هماهنگی امور...) در نزد او لاپوشانی گردیده است، مزید بر آن تأسیس دولت رفاه یا دولت پسا رفاهی در جوامع صنعتی در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، نافی نظریه مارکس مبنی بر عدم کارکرد مثبت دولت بوده است.^۲

این مباحث در متون نئومارکسیستی، به گونه‌ای دیگر انعکاس می‌یابد. پولانزاس جامعه‌شناس سیاسی یونانی با پذیرش این نکته که دولت شامل نهادهای اجبار و ایدئولوژیک (مدرسه، احزاب و...) را نه نماد شر بلکه نماد خیر - گامی به سوی سوسیالیزم - میدانند، ولی این مسأله را نباید نادیده انگاشت که دولت مورد نظر پولانزاس تمایز بین دولت و جامعه - جامعه مدنی - را به هم می‌زند.

ب- وبریها: وبریها با خوش بینی به دولت نگاه می‌کنند، آنها همانند مارکس و مارکسیسم ارتدوکس، دولت را در نهادهای اجرایی، قضائی و نظامی خلاصه می‌کنند.^۳ اما میان این دو رویکرد در ضرورت و سودمندی دولت همداستانی وجود ندارد. ویر بوروکراسی مدرن را به مثابه جزئی از دولت مدرن نیاز اجتناب‌ناپذیر مدنیّت جدید می‌پندارد در این بوروکراسی قانونگرایی (LEGALISM) شایسته سالاری (MERITOCRACY) ساطع می‌باشد. به نظر او پیامد تأسیس نهاد مزبور ظهور قفس آهنین و کاهش آزادیهای فردی خواهد بود. در نزد پارکین جامعه‌شناس سیاسی انگلیسی وجه عدالت به دولت آزادیخواه ویر اضافه می‌شود و جانبداری از دولت سوسیال دموکراتیک شکل عینی به خود می‌گیرد.^۴ در این برداشت دخالت دولت در عرصه اقتصاد نه در حد «حداقلی» باقی می‌ماند و نه به «حداکثر» می‌رسد و این خود به ابهام نظریه پارکین دامن زده می‌شود.

به نظر محقق برخورد با دولت نباید از زاویه مطلق‌گرایانه و مکانیستی باشد، چه دولت دو چهره دارد مثبت و منفی، مهم آن است کدامیک از وجوه بر یکدیگر غلبه پیدا نماید در یک وجه می‌توان دولتی دید خودکامه، یغماگر، نابرابر خواه و... و متعکس آن در وجه دیگر به دولتی نگرست که به کاهش نابرابریهای غیر قابل تحمل باور دارد، آزادیهای سیاسی دغدغه اصلی آن می‌باشد منشأ تحوّل و پیشرفت هم هست و... از این گذشته، در مورد میزان مداخله دولت هم باید جزمیت را کنار گذاشت، دیده شده است دولتهای حداقلی، نابرابریهای طبقاتی را تشدید

ساخته‌اند و حداکثر گرائی دولتی هم، فرجامی جز انقباضی شدن محیط سیاسی نداشته‌اند از آنرو

دولتها در عین کاهش دخالت در امر سیاس ۴۰

کارگزاری عقلانی و سازنده ظاهر شود که میزان مداخله آن متغیر و از محدود تا متوسط در

نوسان باشد.

۲ - طبقه اجتماعی: مارکسیسم بیش از هر مکتبی از مفهوم اجتماعی برای فهم تحولات

اجتماعی سود جسته است. در تبیین و بریها عامل طبقه در کنار سایر عوامل (دولت،

قومیت و...) مورد توجه قرار می‌گیرد. نخبه گرایان از مفهوم توده (Mass) به جای طبقه

برای افراد خارج از طبقه حاکم بهره می‌گیرند. در نزد کارکرد گرایان ساختاری میان طبقه

و قشر (Staratum) - در معنای یکسان شدن نقشها و پایگاههای اجتماعی همانندی بوجود

می‌آید در سطر ذیل به دیدگاههای مارکسیستها و و بریها در زمینه طبقه نظر می‌اندازیم:

الف - مارکسیسم: در نزد مارکس، به دو صورت بیان شده است: ۵ طبقه اقتصادی و طبقه اجتماعی.

طبقه اقتصادی گروهی است که در تملک یا عدم تملک بر ابزار تولید (کارخانه، زمین...)

وضعیت مشابهی دارد. این تعریف در برگیرنده طبقات متفاوت و مختلفی است که هر یک یا

مالک ابزار تولید هستند (سرمایه دار، زمین دار و...) و یا صاحب زمین یا کارگاهی نیستند و با

نیروی کار خویش - در خود (Class in itself) گذر می‌کند و به صورت «طبقه برای خود» (Class for itself) در

می‌آید، لذا می‌توان گفت طبقه اجتماعی گروهی است که در عین برخورداری از ویژگیهای

اقتصادی مشترک، آگاه به منافع خویش می‌باشد و آمادگی لازم برای سازمان ناپذیری را از خود

نشان میدهد. با این تعریف بورژوازی (سرمایه دار) و پرولتاریا (کارگر صنعتی) در زمره طبقه

اجتماعی قرار می‌گیرند، اما نباید گروههایی چون دهقانان را به دلیل محافظه کاری و عدم اتحاد

طبقاتی به عنوان طبقه اجتماعی مورد شناسایی قرار داد. ۶ بی‌جهت نیست که مارکس در

نوشته‌های خویش از دو طبقه تاریخی در نظام سرمایه‌داری صحبت می‌کند بورژوازی و پرولتاریا. بقیه گروهها نظیر طبقه متوسط در فرایند بحران سرمایه داری به پرولتاریا ملحق می‌شوند و بخش کمی هم به صف بورژوازی می‌پیوندند. با این نگرش میزان طبقات اجتماعی در یک کشور محدود خواهد شد و تواناییهای طبقه متوسط هم که حتی از پرولتاریا پیشگامی آن در تحولات اجتماعی بیشتر می‌باشد نادیده گرفته خواهد شد.

نومارکسیستها در رویارویی با این مشکلات به ترمیم و بازسازی طبقه اجتماعی مورد نظر مارکس پرداخته اند اولین رایت جامعه‌شناس سیاسی آمریکائی در عین وفاداری به مدل دو قطبی مارکس از عامل کنترل که می‌تواند میزان آن متغیر و از محدود یا حداقل تا کامل باشد - علاوه بر عامل مالکیت در تعریف طبقه مدد می‌جوید، بی آنکه به آگاه یا ناآگاه بودن این گروهها فکر کند. بر پایه ارزیابی مزبور، بورژوازی در زمره طبقه‌ای قرار می‌گیرد با خصوصیات زیر:^۷

۱ - مالک ابزار تولید و مازاد اقتصادی است

۲ - بر ابزار تولید کنترل دارد

۳ - بر نیروی کار نظارت می‌کند

این ویژگی‌ها در پرولتار یا غایت است. به نظر رایت، برخی گروهها مانند معلمان، پرستاران، اساتید و... دارای موقعیت طبقاتی متناقض هستند، یعنی هم به نوعی از ویژگیهای بورژوازی مانند کنترل بر ابزار تولید و نیروی کار برخوردار هستند و هم مانند پرولتاریا مالک مازاد اقتصادی نیستند. اولین رایت، برخلاف مارکس، مفهوم تولید را تا وجه فکری - علاوه بر معنای مادی - بسط می‌دهد.^۸ بدین دلیل است که از دید او، گروههایی که در تدوین ایده‌ها و خط مشی‌ها دخالت دارند، متصف بر ویژگیهای بورژوازی هستند و آنهایی که در مقام اجرای آن ایده‌ها و خط مشی‌ها کار می‌کنند پرولتر می‌باشند. پولانزاس در تعریف طبقه در بسیاری از وجوه با رایت دیدگاهی مشترک دارد^۹ توجه به عامل کنترل، تعریف طبقه (قطع نظر از آگاه یا ناآگاه بودن)

به نظر پولانزاس در تعریف طبقه گروهی است که دارای ویژگیهای اقتصادی (کنترل و تملک و یا عدم کنترل و تملک) بر (ابزار تولید)، سیاسی (نظارت طبقات بر یکدیگر) و ایدئولوژیک (کار فکری یابیدی) باشد. این تعریف در برگیرنده طبقات زیر است:

۱ - بورژوازی: این طبقه، دیگر گروهها را تحت نظارت خویش دارد و مالک یا کنترل کننده ابزار تولید می باشد.

۲ - پرولتاریا: پرولتاریا با کاریدی هزینه های معیشتی خویش را تأمین می کند و تحت کنترل طبقات فوقانی می باشد.

۳ - طبقه متوسط: طبقه متوسط دارای دو لایه سنتی (مغازه داران، مالکان جزء و...) و جدید (کارکنان حقوق بگیر، مهندسان و...) می باشند، آنها تحت کنترل طبقه بورژوازی هستند ولی به دلیل برخورداری از تخصص و مهارت بر پرولتاریا نظارت دارند. در حقیقت پولانزاس متفاوت از رایت، از طبقه متوسط هم سخن به میان می آورد. علاوه بر طبقات فوق گروههایی تحت عنوان گروههای منزلتی (Statusgroup) هم مورد توجه پولانزاس می باشند. این گروهها با ابزار تولید رابطه ای ندارند مانند نظامیان و روحانیون.^{۱۰} نظریه پولانزاس در عین سودمندی به عامل کنترل بیش از اندازه بها می دهد، تازه به درستی هم نمی توان داوری کرد که آیا همه کارکنان حقوق بگیر بر کارگران نظارت دارند یا نه؟

ب- ویریهها: ویریهها در تعریف طبقه، به عامل مرتبط با ابزار تولید و غیر آن نظیر خدمات و... را مورد توجه قرار می دهند یعنی از یکسو به مارکسیسم نزدیکند و از سوی دیگر دورند.

ویر در رابطه با شناخت گروههای اجتماعی، از دو مفهوم طبقه و گروه منزلت صحبت می کند. به زعم او طبقه گروهی است که موقعیت اقتصادی همانندی در بازار - به عنوان مرکز خرید و فروش کالا، خدمات، مهارت و... - می باشد و در عین حال دارای منافع و فرصتهای اقتصادی مشترکی نیز است.^{۱۱} این رویکرد بر ۳ طبقه در نظام سرمایه داری تاکید دارد:

۱ - بورژوازی: موقعیت اقتصادی این طبقه در قیاس با دیگر گروهها برتر می نماید.

۲ - پرولتاریا: این طبقه از تخصص بهره‌ای ندارد و با نیروی کار خود، زندگی می‌کند و موقعیت اقتصادی آن ضعیف می‌باشد.

۳ - طبقه متوسط (سنتی و جدید): موقعیت اقتصادی طبقه متوسط از بورژوازی پایین‌تر و از پرولتاریا بالاتر می‌باشد.

ماکس وبر در مورد گروه منزلت به این نکته اشاره دارد که آنها دارای ویژگیهای فرهنگی مشترکی (مانند شیوه و سبک زندگی، نحوه رفتار کردن...) - نه خصوصیات اقتصادی همانند - می‌باشند. مبنای این گروهها، حیثیت اجتماعی هست. گروههایی مانند روحانیون مسکن است دارای شرایط اقتصادی مناسبی نباشند ولی از سوی اعضای جامعه به عنوان نماد تقوای دینی قلمداد شوند و این موجب افزایش آبرو و حیثیت اجتماعی آنها گردد.^{۱۲}

پارکین در بحث طبقه از مفهوم انسداد اجتماعی (Social closure) که دو مفهوم تحریم و غصب را در بر می‌گیرد استفاده می‌کند^{۱۳} تحریم نشانه کنترل طبقه حاکم بر ابزار تولید و مدارک معتبر دانشگاهی (پزشکی...) و محروم کردن طبقات تحت سلطه از منابع مذکور می‌باشد. در حالیکه غصب واکنش طبقه تحت سلطه از منابع مذکور می‌باشد. در حالیکه غصب واکنش طبقه تحت واکنش طبقه تحت سلطه مشخصاً پرولتاریا برای تصاحب امتیازات و قدرت اجتماعی هست. به نظر پارکین، برخی از گروهها مانند معلمان، اساتید و... از انسداد دوگانه برخوردارند یعنی بورژوازی هم دارای ویژگیهای تحریم (داشتن تخصص و مهارت...) هستند و هم مانند پرولتاریا برای نیل به خواسته و مقاصد خویش از شیوه غصب استفاده می‌کنند.

گرچه وبریها در شناسائی طبقات، بخشی از گروهها و مشکلات را کاهش داده‌اند اما نسبت به مسائلهای مانند استثمار رهگشا نبوده‌اند.

باید طبقه اجتماعی را در معنایی بکار برد که قابلیت کار بست به همه گروههای اجتماعی یا گروههای اصلی و استراتژیک را دارا باشد که در این راه ملاکهای عینی نه ذهنی می‌تواند

مدرس‌ان کار گردد. از اینرو با تعدیل دیدگاه‌های ویرو پولانزانس، هدف مزبور قابل وصول خواهد بود. با این حساب در شناسایی طبقه اجتماعی باید به موارد زیر تکیه کرد:

۱ - میزان دارائیهای ناشی از ابزار تولید و غیر از آن

۲ - نوع رابطه با دارائیهها (کنترل و مالکیت)

۳ - نوع کار (فکری - یدی - نیمه فکری - نیمه یدی)

۴ - میزان استثمار (کم - متوسط - زیاد)

با این نگاه، مدل ۳ طبقه‌ای بوجود می‌آید که طبقات متوسط مدرن به بالا - بیش از هر گروهی - می‌تواند نقش تاریخی در روند تحولات اجتماعی داشته باشد.

۳ - رابطه دولت و طبقات اجتماعی: رابطه دولت و طبقات اجتماعی به صورتهای زیر انعکاس یافته است:

۱ - دولت از طبقه حاکم، استقلال کامل دارد این امر ناشی از قدرت دولت میباشد

۲ - دولت علائق متفاوتی از طبقه حاکم دارد اما این استقلال خواهی زائیده ضرورتهای سیاسی و اقتصادی می‌باشد.

۳ - دولت مطالبات طبقه حاکم را برآورده می‌سازد و رابطه میان آنها ابزاری Instrument می‌باشد.

۴ - دولت در دراز مدت متعهد به اجرای سیاستهای طبقه حاکم می‌باشد ولی به دلایل سیاسی و ایدئولوژیک راضی به استقلال نسبی (Relative autonomy) می‌باشد. برخی از نظریه‌ها مانند کثرت گرایی به جای رابطه دولت و طبقات اجتماعی از رابطه دولت یا ابزار و آلت فعل این گروههای نخبه است یا در میان آنها بیطرفانه داوری می‌کند اما پرسشی که در اینجا در ذهن متداعی می‌گردد این است که آیا می‌توان تصور کرد که گروههای نخبه دارای خاستگاه یا جهت‌گیری طبقاتی خاصی نباشد؟ برخی از کثرت‌گرایان در پاسخ به آن، نوعی تأثیر طبقه اقتصادی بر سیاستهای دولت را مورد تأکید قرار داده‌اند. به هر حال

با استعانت از دو نظریه زیر رابطه دولت و طبقات اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد:

الف - مارکسیسم: در مباحث مارکسیستی، رابطه دولت و طبقات اجتماعی مبتنی بر محوریت طبقه حاکم است و دولت بدون آن - به صورتهای شخصی و ساختاری - معنایی ندارد. در متون اولیه مارکسیسم این رابطه ماهیتی ابزار گرایانه داشت، اما در مباحث اخیر وجه استقلال یا استقلال نسبی غلبه پیدا کرده است، مارکس در نوشته‌های خویش بدین نتیجه می‌رسد که در نظام سرمایه داری غرب، دولت ابزار دست بورژوازی میباشد، چه به صورت شخصی و چه به صورت ساختاری. شخصی است زیرا مقامات دولتی خاستگاه بورژوازی دارند و خود سرمایه‌دار هستند. ساختاری هست بدین دلیل که مقامات مزبور جهت‌گیری طبقاتی جانبدارانه از بورژوازی دارند و به نفع آنها کار می‌کنند.

این قاعده در دو مورد صدق عینی ندارد: دولت بنا پارتی و دولت آسیائی. به نظر مارکس دولت ناپلئون بناپارت دوم که از متن شکاف فرادستان (بورژوازی و اشراف) و پرولتاریا در سالهای ۵۱ - ۱۸۴۸ سر بر آورد، از طبقه حاکم استقلال داشت و این امر در کوتاه مدت خود را نشان داد ولی در دراز مدت علائق دولت، طرفداری از منافع طبقاتی فوقانی خواهد بود.^{۱۲} بنا به نظری دولتهای آسیائی در نزد مارکس هم از طبقه حاکم به دلیل کنترل بر منافع آب و زمین استقلال دارند.^{۱۵}

اگر بگوئیم سیاست دولتهای غربی در سالهای قبل از جنگ جهانی دوم با نظریه مارکس انطباق دارد ولی تسری آن به سالهای بعد از جنگ مشکل زاست بهمین جهت است که نئومارکسیسم از زاویه استقلال نسبی به داوری دولتهای فوق پرداخته است.

پولانزاس در مقام ایضاح سرشت دولتهای سرمایه داری (دموکراتیک و غیر دموکراتیک) بر این باور خویش تأکید می‌ورزد که این دولتها در دراز مدت حافظ منافع بورژوازی هستند بی آنکه فکر شود که مقامات دولتی سرمایه دار هستند یا نه، زیرا ممکن است حتی طبقه متوسط قدرت سیاسی را تحت کنترل خویش در آورده باشد (قدرت هژ مونیک) ولی به لحاظ ساختاری،

سیاستهای دولت به سود طبقه حاکم (بورژوازی) طراحی شده باشد.^{۱۶} از دیدگاه پولانزاس این دولت‌ها می‌کوشند انسجام طبقه حاکم را حفظ کنند، پرولتاریا را سرکوب نمایند و به طبقه متوسط هم نزدیک شوند. او در نهایت نتیجه‌گیری می‌کند که به نفع بورژوازی است که یکسری از مطالبات طبقات تحتانی مانند مالیاتها، رفاه،... را مورد اجابت قرار دهد تا پایه قدرتش در بلند مدت لرزان نگردد.^{۱۷} این وضعیت دولت را به صورت نسبی از طبقه حاکم مستقل خواهد ساخت، این استقلال خواهی معلول عوامل زیر می‌باشد:^{۱۸}

- ۱ - بروز شکاف بین نهادهای دولتی (نهاد اجبار و نهاد ایدئولوژیک)
 - ۲ - بروز شکاف بین قشرها و جناحهای طبقه حاکم (در سازمان دولت)
 - ۳ - بروز شکاف بین طبقه حاکم و طبقه تحت سلطه
- اما باید پذیرفت که این استقلال در متون پولانزاس دقیقاً مشخص نشده است: زیاد، کم و یا متوسط. این امر خود نقاط قوت نظریه او را تحت تأثیر قرار می‌دهد و اصالت کارائی آن را کاهش می‌دهد.
- ب - وبریها: در نزد وبریها، رابطه دولت و طبقات اجتماعی مبنی بر محوریت دولت است زیرا دولت قدرت بیشتری از طبقات دارد افراد و جناحها از طریق دولت توان و قدرت می‌یابند و مبارزه قدرت که مهمتر از مبارزه طبقاتی است، از مجاری دولت صورت می‌پذیرد.^{۱۹} وبریها می‌پذیرند دولت در عین تأثیرپذیری محدود از طبقه حاکم، نهادی استقلال طلب است در نزد و بر این اساسی از عوامل ویرانگر است؛^{۲۰}

- ۱ - دولت دارای قدرت مشروع زور است
 - ۲ - دولت به اطلاعات و دانش استراتژیک دسترسی دارد
 - ۳ - دولت بر برخی از منابع اقتصادی کنترل دارد.
- پارکین در عین وفاداری به ایده‌های ویر به صورت مشخص از دولت مستقل از طبقه صحبت می‌کند، این دولت متأثر از یک حزب می‌باشد که بوجود آورنده یک دولت حزبی است.^{۲۱} بنابراین راست است گفته شود نظریه مارکسیسم در مورد رابطه دولت و طبقات اجتماعی در فصلنامه تخصصی علوم اجتماعی / ۱۴۷

جوامع نابرابر، خوانایی دارد ولی در جوامع مساوات طلب (کره شمالی و...) استفاده از نظریه و بریها کار ساز است.



باید دانست که دولت در کشورهای مختلف به صورتهای مشخص (کم - متوسط و زیاد) از طبقه حاکم استقلال دارد، شناسایی عوامل و نیروهای زیر وضعیت مزبور را قابل فهم می‌گرداند.

۱ - دولت: دولت در ممالک مختلف به صورتهای متفاوت، بر منابع اجبار و غیر اجبار (نفت، صنعت و...) کنترل دارد که این خود مایه قدرت دولت و استقلال آن شده است ولی میزان استقلال دولت موکول به شناسایی قدرت طبقات دیگر هم میباشد.

۲ - طبقه حاکم: طبقه حاکم در کشورهای مختلف دارای موقعیت سیاسی و اقتصادی یا حداقل اقتصادی قوی می‌باشند، چنانچه دولتهای حاکم در وضعیت اقتصادی نامساعد باشند چاره‌ای جز دفاع از منافع طبقه حاکم نخواهد داشت، اما باید دانست که این جهت‌گیری توسط عوامل زیر تضعیف می‌گردد.

۳ - طبقه تحت سلطه: طبقه تحت سلطه در کشورهای مختلف یا تحت بسیج روشنفکران در آمده‌اند و دارای انسجام و اتحاد طبقاتی با دیگر گروهها می‌باشند و یا صنعتی پدیدار نشده است که در این حالت هم دولت به دلیل نیاز به آنها (رأی، تخصص و...) به استقلال نسبی فکر می‌کند. ضمن آنکه شرایط تاریخی کشورها (بحرانهای اقتصادی، جنگها و...) هم به دلیل کاهش نارضایتی عمومی و هم به خاطر احتیاج سازمان دولت به توده‌ها اهمیت استقلال نسبی را دو چندان می‌نماید.

نتیجه

به نظر می‌رسد دولت در هر کشور در عین برخورداری از علائق ایدئولوژیک (اشاعه ایدئولوژی حاکم) و بوروکراتیک (اقدامات جانبدارانه از طبقات تحت سلطه...) دارای علائق طبقاتی هم می‌باشد، این علائق (طبقاتی) می‌تواند به صورت‌های کم، متوسط و زیاد دیده شود.

زیر نویسرها

- ۱ - اندرووینسنت، نظریه‌های دولت ترجمه بشیریه تهران: نشرنی، ۷۱ صفحه ۲۳۸
- ۲ - نیکوس پولانزاس، فاشیسم و دیکتاتوری، ترجمه احسان جلد اول تهران نشر آگاه ۶۱ صفحه ۱۴۶
- ۳ - ادوارد گرب، نابرابریهای اجتماعی ترجمه سیاهپوش و غروی‌زاد تهران نشر معاصر، ۷۳ صص ۱۹۹ و ۸۸
- ۴ - همان، ص ۲۰۱
- ۵ - در مورد طبقه از دیدگاه کارل مارکس و ر - ک به ملوین تامین، جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی ترجمه نیک گهر، تهران توتیا ۷۴ صص ۹ - ۶؛ آنتونی گیدنز جامعه‌شناسی ترجمه منوچهر صبوری تهران نشرنی ۷۲ صص ۲۲۵ - ۲۱۹ - ادوارد گرب پیشین ص ۲۹ - اندرووینسنت پیشین صص ۲۲۷ - ۲۲۳
SoSec Lipset aNd BeNdIV MaRV'S THeoRyof Social class's iNclass, status aND PoWER, Editedby Lipset aNd BendiV, PP6 - 10; stPHeNEdGell, calss, LoNdoN: Routled; Routledye, 1993, PP2 - 7.
- ۶ - اندرووینسنت پیشین ص ۱۴۱
- ۷ - EdGell, opcit, P18
- ۸ - در مورد طبقه از دیدگاه اولین رایت ر - ک به ادوارد گرب، پیشین صص ۱۸۸ - ۱۸۵
SoSec EdGell, opcit, PP17 - 21
- ۹ - در مورد طبقه از دیدگاه پولانزاس و ر - ک به نیکوس پولانزاس، فاشیسم و دیکتاتوری جلد‌های اول و دوم ترجمه احسان تهران نشر آگاه، ۶۱ حسین بشیریه - تاریخ اندیشه‌های قرن بیستم، جلد اول تهران: نشرنی ۷۶ صص ۳۳۲ - ۳۳۷
SoSec NiCo SPouLa NiZaS So CiaLeLaSSiNeLaSS, P, PoWeR aNd CoNFLictedby GideNS aNdDavidHeLd, AMeRica : MCMiLaN PRess, L. TDPP113 - 126
- ۱۰ - حسین بشیریه پیشین ص ۳۳۷
- ۱۱ - در مورد طبقه از دیدگاه ماکس وبر ر - ک به ادوارد گرب پیشین صص ۸۰ - ۷۷، ماکس وبر، اقتصاد و جامعه ترجمه منوچهری، ترابی نژاد، عمادزاده تهران مولی ۷۴ صص ۷۳ - ۷۰
SoSecEdGeLL, opcit, PP11-13
- ۱۲ - ر - ک ادوارد گرب پیشین ص ۸۰
SoSecEdGeLL, opcit, P14
- ۱۳ - در مورد طبقه از دیدگاه پارکین ر - ک به ادوارد گرب پیشین صص ۱۹۶ - ۱۹۵
SoSec FRaNKPa RKiN, So CiaLc LaSS FoRMatioNi NeLaSSaNd THee GuaLityeditedby MaLCoMHAMILtoNaNd MaRiaHiRZoWBRitaNia: BPCC. WHeatON. Tld, EVeter, PP200-201

- ۱۴ - اندرووینسنت پیشین ص ۲۲۸
- 15 - MiLibaNd "MaRVaNd TheStateiNdeMoCyaNdCAPitaLststaeediteditedby DuNcaN.
AMeRica: CAMbRidGeuNiveRity, PRStly. PReSS1989, PP111-119
- 16 - BobjeSSoP. StateTheoRY, AMeRica: PeNNSoLVANiastateuNiVeRSityPRESS. P30
- ۱۷ - حسین بشیریه پیشین ص ۱۱۲
- ۱۸ - این مطالب استنتاجی از مطالب یولانزاس در کتاب فاشیسم و دیکتاتوری جلد‌های اول و دوم می‌باشد
- ۱۹ - ادواردگرب پیشین ص ۱۹۵
- ۲۰ - این نتیجه‌گیری برگرفته از دو کتاب زیر است:
الف - ادواردگرب پیشین.
ب - ژولین فروند جامعه‌شناسی ویر ترجمه نیک‌گهر تهران: نیکان ۶۲ صص ۱۱۵ - ۱۱۴
- ۲۱ - ادواردگرب پیشین ص ۱۹۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی